



شب‌های پرستاره در وادی رحمت تبریز؛ روایت دلدادگی در میان مزار شهدا

سه شب پیاپی، وادی رحمت تبریز میزبان مردمی بود که در سرمای پاییزی گرد مزار شهدا نشستند تا با روایتگری «حاج حسین یکتا»، تاریخ ایستادگی و غیرت این دیار را دوباره ورق بزنند.

سه شب پیاپی، وادی رحمت تبریز میزبان مردمی بود که در سرمای پاییزی گرد مزار شهدا نشستند تا با روایتگری «حاج حسین یکتا»، تاریخ ایستادگی و غیرت این دیار را دوباره ورق بزنند.

خبرگزاری مهر، گروه استان‌ها: پس از اذان مغرب بود که وادی رحمت تبریز حال و هوایی دیگر به خود گرفت. نسیم سردی از سمت کوه‌های اطراف می‌وزید و در تاریکی شب، چراغ‌های سبز و سرخ میان قطعات شهدا می‌درخشیدند. صدای همهمه مردم با صدای اذان و بعد با نوای قرآن در هم می‌آمیخت.

در روزهای عادی، شبانگاهان گلزار شهدا خلوت و آرام است؛ تنها صدای قدم‌ها و گاهی نوای پرنده‌ای در آسمان. اما این شب‌ها، از دوم تا چهارم مهرماه، جای سوزن انداختن هم نبود. حتی برای پارک خودروها فضایی باقی نمانده بود. پیر و جوان، کودک و نوجوان، پدران و مادران شهدا، دهه‌شصتی‌ها تا دهه‌نودی‌ها، همه آمده بودند؛ انگار تبریز یک صدا به دعوت شهدا لبیک گفته باشد.

از همان ورودی گلزار، موکت‌های سرخ گسترده بودند و خادمان میهمانان را به داخل هدایت می‌کردند؛ مسیری که زائران از روی آن می‌گذشتند بوی احترام و حرمت می‌داد. خادمان با لبخند و آرامش جمعیت را راهنمایی می‌کردند. در گوشه و کنار موکت‌ها برپا بود؛ بخار سماورها در هوای سرد بالا می‌رفت و بوی چای داغ با عطر اسپند درهم می‌آمیخت.

هوای اوایل مهر اما سوز پاییزی داشت. خیلی‌ها با کاپشن و پالتو آمده بودند و بعضی هم پتو به سر کشیده بودند، سوز سرما مانع آمدن شأن نشده بود و روی موکت‌ها و سنگ‌مزارها نشسته بودند. سنگ‌های سیاه شهدا با عکس‌های جوانی‌شان در میان این جمعیت می‌درخشیدند؛ چهره‌هایی که انگار هنوز از قاب سنگ بیرون می‌نگریستند.

برنامه با قرائت آیاتی از قرآن کریم شروع شد. صدای قاری با سکوتی که ناگهان بر جمع حاکم شد، در فضا پیچید. بعد، حاج حسین یکتا وارد شد. مردم بی‌اختیار از جا برخاستند، به احترام خوشامدش صلوات فرستادند. او با همان صمیمیت همیشگی خوشامد گفت و بی مقدمه روایتش را آغاز کرد؛ روایتی از تاریخ مردمان این دیار.

از ستارخان تا دلاوری‌های دوران دفاع مقدس

او از قاجار گفت، از دلاوری‌های ستارخان و باقرخان. از بانوی آذربایجانی یاد کرد که در دوران رضاشاه به جرم حجاب، جان‌ش را فدا کرد. از روزهای انقلاب گفت، از کوچه‌ها و خیابان‌های تبریز که پر از فریاد آزادی بود. مردم غرق شنیدن بودند. هیچ صدایی جز صدای او نمی‌آمد؛ انگار زمان در میان این جمعیت ایستاده بود.

وقتی صحبت به آغاز جنگ تحمیلی رسید، ناگهان صدای آژیر وضعیت قرمز و انفجار بمب در بلندگوها پخش شد. دل‌ها لرزید. برای نسل قدیمی‌تر، خاطرات تلخ و پرالتهاپ زنده شد؛ همان ترس‌هایی که سال‌ها در سینه مانده بود. برای جوان‌ترها اما این صدا بیگانه نبود؛ تبریز همین سال گذشته، در جنگ دوازده روزه، بارها صدای انفجار و پدافند را شنیده بود.

حاج حسین یکتا از شهید تجلایی گفت؛ از باکری و یارانش، از زنانی که پسرانشان را بدرقه کردند و تا آخرین نفس پشت جبهه ایستادند. وقتی از ده‌ها هزار شهیدی که از دل همین مردم برخاستن، سخن می‌گفت، صدای گریه در میان جمعیت شنیده می‌شد.

او از لشکر عاشورا برایمان گفت؛ لشکر عاشورا ایجاد کردند و عاشوراها به پا کرده و ۱۰ هزار شهید تقدیم انقلاب کردند که تک‌تک شأن‌دردانه مادرشان بودند.

او اشک چشمانش را پاک کرد و افزود: خونی بعد از خونی، صادقی پس از صادقی روی زمین افتاد تا امروز سرپاییم.

شهادت سائز هرکسی نیست!

او با بغض گفت: شهادت سائز هرکسی نیست، باید اخلاص داشت، تقوا داشت، باید خدا بخواند. بعد اشک هایش را پاک کرد و جمله هایش مثل آتش بر دل ها نشست.

یاد حاج آقای مهربان تبریز

روایت او به شهید حجت الاسلام والمسلمین آل هاشم رسید. بغض در صداها شکست. کلیپی از آخرین روز زندگی اش پخش شد. آن لحظه معروف «حاج آقا، هارداسان؟» دوباره همه را به گریه انداخت. شهید آل هاشم برای تبریز فقط یک امام جمعه نبود؛ او پناه دل های مردم بود، همدمی که با هر کس می نشست، درد دلش را می شنید. هنوز جای خالی اش در شهر حس می شود، هنوز نامش که برده می شود، اشک ها بی اختیار جاری می شود و این روزها بیش از پیش به وجود او نیاز داشتیم!

جنگ دوازده روزه؛ شجاعت مردمان تبریز

یکتا به دفاع دوازده روزه رسید؛ از شهری گفت که پس از تهران بیشترین آماج حملات را دید اما عقب ننشست. از سربازانی که شب و روز اجازه ندادند دشمن پایش به خاک ما برسد. کلیپی از دخترکی پخش شد که پدرش در همین جنگ شهید شده بود. صدای لرزان و گریه های او، دل های جمعیت را شکست. از میان مردم، صداها «یا حسین» بلند شد و آسمان وادی رحمت را پر کرد.

بچه تبریزی ها ابوالفضلی اند؛hellip;

حاج حسین یکتا با صلابت گفت: بچه تبریزی ها ابوالفضلی اند، امام حسینی اند، امام رضایی اند.

او ادامه داد: این کشور، کشور امام رضاست؛ ایران امام رضایی است که آقاش شب عاشورا به حاج محمود گفت ای ایران بخوان. جمعیت با تکبیر او همراه شد. نگاه ها همه خیس بود اما لب ها ذکر می گفتند.

مراسم پس از دو ساعت روایتگری و گریه و لبخند به پایان رسید. مردم آرام آرام از گلزار بیرون آمدند؛ بعضی با لبخند، بعضی با چشمان سرخ، اما همه با دلی آرام تر. به قول حاج حسین یکتا شهدا دعوت شان کرده بودند و حال خوبشان را در دل ها گذاشته بودند.

سه شب پیاپی، از دوم تا چهارم مهر، «شب های پرستاره» تبریز را زیر آسمانی متفاوت قرار داد؛ آسمانی پرستاره تر از همیشه، روشن از یاد شهیدان.